

# رها ساختن زنان از «اقتصاد سیاسی»

تیتی باتاچاریا



ترجمه‌ی شادی انصاری

«مارکسیسم مارگارت بنستون و رویکرد باز تولید اجتماعی به ستم بر زنان»



با گذار به مالکیت عمومی ابزار تولید، دیگر خانواده‌ی منفرد واحد اقتصادی جامعه نیست. خانه‌داری خصوصی، به صنعتی اجتماعی دگرگون می‌شود. مراقبت از کودکان و آموزش آنان موضوعی همگانی می‌شود. جامعه مراقبت یکسان از همه‌ی کودکان را برعهده می‌گیرد، چه زاده‌ی ازدواج باشند و چه نباشند. بدین ترتیب، نگرانی از «عواقب»، که امروزه به‌عنوان مهم‌ترین عامل اجتماعی - اخلاقی و اقتصادی - دختران را از عشق‌ورزی آزاد با مردی که دوستش دارند بازمی‌دارد، ناپدید خواهد شد.

فردریش انگلس، منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت (۱۸۸۴)

... سپیده‌دم در پارک برونکس، نیویورک. هنوز هیچ جنبشی در خانه‌های آپارتمانی اطراف نیست. زنان از مترو می‌آیند، زنان سیاه‌پوست. با دقت روزنامه‌های «دیلی نیوز» یا «میرر» را بر روی نیمکت پارک که هنوز از شبم صبحگاهی مرطوب است مرتب می‌کنند و بر آن‌ها می‌نشینند. چرا آن‌قدر صبورانه می‌نشینند؟ صبحدم است و همه‌جا سرد و مرطوب.

ما اینجا می‌سیم، برای فروش روزانه. نیروی کار ما را بگیرید و آن‌چه را بدهید که اراده می‌کنید. باید فرزندانمان را سیر کنیم و اجاره‌ی سنگین در محله‌ی هارلم را بپردازیم. ده سنت، پانزده سنت برای هر ساعت! این خرج غذای روزانه‌ی خانواده هم نمی‌شود، چه برسد به اجاره. بیش‌تر نمی‌دهید؟ خب، به گمانم همین بهتر از بازگشتن به هارلم پس از خرج کردن آخرین پاپاسی برای کرایه‌ی راه است...

لوئیس تامپسون پترسون، به سوی سپیده‌دمی روشن‌تر (۱۹۳۶)

در ژانر سنتی لالایی‌ها در هند جنوبی یا *تالاتو پاتو*<sup>۱</sup> زن کارگر، مفهومی را در قالب موسیقی می‌گنجانند که ادعا می‌کنم استدلال اصلی مقاله‌ی کلاسیک مارگارت بنستون، «اقتصاد سیاسی رهایی زنان» (۱۹۶۹) است. زن که ناچار شده هنگام برداشت محصول، از فرزندش هم مراقبت کند، چنین مویه می‌کند:

هنگام برداشت محصول

در گرمای ظهر

که در مزرعه کار می‌کنم

اگر تو را بر شانه‌هایم ببندم

از هوش نمی‌روی؟

و اگر کناری بگذارم تا وقت ترک مزرعه فرا رسد

گریه نخواهی کرد؟

کارگر خرده‌پای<sup>(۱)</sup> مزرعه‌ام من

سرکارگر خشمگین خواهد شد

و اگر قرار باشد ناسزایم گوید

کودکم!

غمین نخواهی شد؟<sup>(۲)</sup>

ماهیت کار این زن / مادر چیست؟ آیا کار او برداشت محصولات کشاورزی است که برای آن دستمزدی کم دریافت می‌کند؟ یا «کار حقیقی» او مراقبت از کودک است؟ چیزی که چون غریزی وجودش است، نیازی به پرداخت مزد هم در ازای آن نیست. آیا این دو نوع کار، چون او تصادفاً زن است، در شکلی بیرونی به هم مرتبطند؟ یا این که در طی سازماندهی نظام‌مند کل کار اجتماعی به شکلی درونی به هم ربط دارند؟

<sup>۱</sup> *thalattu pattu*

مقاله‌ی بنستون یکی از نخستین کاوش‌های همه‌جانبه درباره‌ی این پرسش‌ها بود، اما به روشی که به رویکرد سنتی گذشته‌ی مارکسیست‌ها به این پرسش‌ها، هم نزدیک و هم دور می‌شود.

## مدل‌های دوگانه‌ی تبیینی در قلب سنت مارکسیستی

در کانون تبیین‌های مارکسیستی برای ستم بر زنان در سرمایه‌داری تنش حل‌ناشده‌ای وجود دارد. اگرچه توافق کلی وجود دارد که خانواده‌ی بورژوازی، به‌عنوان واحد مسلط خویشاوندی، با ایجاد و بازتولید این ستم مرتبط است، ولی نظرات مارکسیست‌ها درباره‌ی نقش دقیق خانواده متفاوت است.

آگوست بیل، که زن و سوسیالیسم (۱۸۷۹) او پایه‌ی بحث درباره‌ی ستم بر زنان را در چپ بنا نهاد، اظهار داشت که «وابستگی» زنان به مردان در خانواده مبنای اجتماعی ستم بر زنان را تشکیل می‌دهد. با استقلال‌یافتن [زنان] از مردان درون خانواده، «زن جامعه‌ی آینده... از نظر اجتماعی و اقتصادی مستقل [خواهد بود]... دیگر حتی در انقیاد ذره‌ای سلطه و استثمار نیست. او... همتای مرد، شیفته‌ی بخت خویش، آزاد [خواهد بود].»<sup>(۳)</sup>

فریدریش انگلس، که احتمالاً برای رد برخی از استدلال‌های اصلی بیل، کتاب «مشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» (۱۸۸۴) را نوشت، با وجود این در متن کلاسیک خود روایتی از آنچه تبیین ستم بر زنان از طریق وابستگی ناشی از تقسیم جنسی کار می‌خوانم بازتولید نکرد.

به گفته‌ی انگلس، «خانواده‌ی منفرد مدرن»، بر اساس برده‌داری خانگی آشکار یا پنهان زن ساخته شد. بازداشتن خانواده از تولید عمومی باعث شد که زن خانواده «شخصیت عمومی خود» را از دست بدهد و در نتیجه زنان به «خارج از مشارکت در تولید اجتماعی» رانده شدند. اما از آن‌جا که تولید صنعتی مدرن، کارگران را مستقل از جنسیت، به چرخ‌های پیش‌رونده‌ی خود زنجیر کرده بود، برای زنان طبقه‌ی کارگر نیز «راهی به سمت تولید اجتماعی باز کرد، اما به گونه‌ای که اگر زن وظایف خود را در خدمات

خصوصی خانواده انجام دهد، کماکان از تولید عمومی محذوف است و نمی‌تواند درآمدی به دست آورد. و اگر می‌خواهد در صنعت عمومی مشارکت و زندگی خود را به‌طور مستقل اداره کند، در موقعیتی نیست که قادر به ادای وظایف خانوادگی خود باشد.»<sup>(۴)</sup>

البته سبک استدلال انگلس پیچیده‌تر از بیل است، زیرا برخلاف بیل، سعی می‌کند در بازآرایی تبیین ستم جنسیتی، جایگاه این ستم را به کلیت تولید اجتماعی بکشاند، نه این که آن را به سادگی محدود به مکانیک درون خانوار سازد یا بر مبنای پویایی بینافردی زن و مرد تبیین کند. با این حال، رویکرد به ستم از زاویه‌ی تقسیم کار، موضوعی است که انگلس و مارکس در نوشته‌هایشان درباره‌ی جنسیت آن را کاملاً روشن نمی‌سازند. بر این امر تأکید می‌کنم، زیرا همان‌طور که خواهیم دید، از نوشته‌های آن‌ها درباره‌ی تولید سرمایه‌داری و روابط اجتماعی به‌طور عام می‌توانیم ساختار نظری به‌مراتب بهتری برای معماری نظری تبیین ستم جنسیتی به دست دهیم.

اصلاً رویکرد به ستم جنسیتی از زاویه‌ی تقسیم کار چیست؟

به بیان ساده، این استدلال چنین است: در آغاز پیدایش سازمان اجتماعی بشر، فقط تقسیم جنسیتی کار وجود داشت. اما با پیدایش نهادهای تازه مانند خانواده، این تقسیم خود را به تقسیم کار «طبیعی» درون خانوار جابه‌جا کرد. نتیجه دوگانه بود: مشارکت فروکاسته‌ی زنان در تولید اجتماعی و وابستگی (اقتصادی و عاطفی) ناشی از آن به مردان. اثر اخیر سوزان فرگوسن مستند می‌کند که چه‌گونه موضوع وابستگی به پیش از مارکس و انگلس برمی‌گردد و می‌توان آن را تا مباحثات «مسأله‌ی زنان»<sup>۱</sup> در آغاز مدرنیته در اروپا ردیابی کرد.<sup>(۵)</sup>

## ۱ querelle des femmes

منظور از مباحثات «مسأله‌ی زنان» مباحثات فکری از قرن پانزدهم تا هجدهم حول سرشت زنان اشاره دارد و هم کارزارهای فمینیستی از قرن هجدهم به بعد است. (م.)

می توان نوشته های قرن نوزدهم فمینیست های ضد استعماری کشورهای جنوب را نیز به آن افزود.

زنان ترانه ها، شعرها، داستان های علمی-تخیلی و حتی مانیفست هایی برای به چالش کشیدن برتری مردانه نوشتند، این «برتری» تنها «دلیلی» بود که به آنان برای [توجیه] وابستگی به مردان یا تبعیت از آنان ارائه می شد.

خیلی زود در سال ۱۶۰۰، لوکرزیا مارینلا شاعر ایتالیایی قاطعانه اعلام کرد زنان نه تنها برابر با مردان بلکه چه بسا برتر هستند:

«ای کاش در این زمانه زنان می توانستند سواد و فنون نظامی [ars et mars] بیاموزند، چه شگفتی ها که نمی دیدیم... آرزو می کنم که اینان [کسانی که زنان را کم قدر می شمردند] این تجربه را بیازمایند: این که همزمان، یک پسر و یک دختر همسن با قوای ذهنی و جسمی همسان را، برای سوادآموزی و فنون نظامی پرورش دهند. آنان در مدت کوتاهی خواهند دید که چه گونه دختر کاملاً بهتر از پسر آموزش می بیند و به زودی از او پیشی می گیرد.»<sup>(۶)</sup>

به همین ترتیب، بیگم رقیه سخاوت حسین، اصلاح گر پرشور مسلمان بنگالی، با رد جایگاه فرودست زنان، گامی فراتر نهاد تا با به چالش کشیدن آن متون دینی که گواه جایگاه فرودست زنان است، آن ها را آثاری بدانند که از حسادت نویسندگان مرد ناشی شده است:

«اگر خدا خود قصد داشت زنان فرودست باشند، طوری مقدر می کرد که مادران فرزند دختر را در پایان ماه پنجم بارداری به دنیا بیاورند. شیر مادر در صورت داشتن فرزند دختر به طور طبیعی به اندازه ی نصف فرزند پسر تأمین شود. اما این طور نیست... مردان از دین همچون دستاویزی برای تسلط بر ما استفاده می کنند... بنابراین ما نباید در سکوت تسلیم چنین ستمی شویم که به نام دین در حال اعمال است.»<sup>(۷)</sup>

از این رو، سنت سوسیالیستی اروپا، از جمله مارکس و انگلس، در این گفت‌وگو گسترده‌تر و قدیمی‌تر رهایی زنان جای گرفت که تمرکز آن بر استقلال زنان از مردان بود.<sup>(۸)</sup> نتایج راهبردی که از این چارچوب سرچشمه می‌گرفت این بود که زنان یا باید به همان شیوه‌ی مردان آموزش ببینند، یا استقلال اقتصادی تضمین شده در کار مزدی داشته باشند و یا هر دو. اصلاح‌طلبان لیبرال معمولاً بر مسیر رهایی از طریق آموزش تأکید می‌کردند، در حالی که پافشاری سوسیالیست‌ها بر رهایی از طریق کار مزدی بود، اگرچه همپوشی زیادی بین این دو مسیر وجود داشت.

این صورت‌بندی اومانستی اساساً لیبرالی، درباره‌ی به اصطلاح مسأله‌ی زنان را می‌توان بارها در نوشته‌های مارکس و انگلس یافت. مثلاً در منشأ خانواده، انگلس استدلال می‌کند که ایجاد «برابری اجتماعی واقعی» بین زنان و مردان تنها هنگامی می‌تواند رخ دهد که:

«هر دو به لحاظ قانونی از برابری حقوقی کامل برخوردار باشند. آن‌گاه روشن خواهد شد که اولین شرط رهایی زن خانواده، بازگرداندن کلیت جنس زن به کار اجتماعی است و این به نوبه‌ی خود مستلزم امحای خانواده‌ی تک همسری به عنوان واحد اقتصادی جامعه است.»<sup>(۹)</sup>

طبیعتاً این چارچوب تولید‌گرایانه، به یکی از خلاق‌ترین مفسران سنت مارکسیستی یعنی به بلشویک‌ها نیز منتقل شد. نخستین جزوه‌ی نادژدا کروپسکایا، «کارگر زن» (۱۹۰۱)، در محافل مارکسیستی به عنوان مطالعه‌ای پیشگامانه درباره‌ی ستم بر زنان مطرح شد. «کارگر زن» مطالعه‌ای تجربی در مورد شرایط زنان طبقه‌ی کارگر و دهقانان روسی، بود اما سعی داشت مبنای نظری برای آن اطلاعات فراهم کند.

کروپسکایا که سرسختانه الگوی وابستگی را پی می‌گیرد، استدلال می‌کند که «کارگران زن رنج می‌کشند، نه تنها به این دلیل که برای کار بیرون می‌روند بلکه از زن بودنشان، و از وابستگی‌شان به مردان.» اما او می‌پرسد، چه گونه «می‌توان این وضعیت

وابسته‌ی زنان را توضیح داد؟» البته از طریق تقسیم جنسیتی کار. چرا که «مرد به‌عنوان ارباب، همه‌ی دستوره‌های مربوط به کار را صادر می‌کند و زن تنها برای انجام آن‌ها آن‌جا است. مرد تمام تصمیمات را می‌گیرد؛ چه زمانی شخم زدن یا کاشت آغاز شود، چه زمانی ادامه یابد و کارهایی از این دست یا غیره... زن از همه‌ی امور اجتماعی حذف می‌شود و به امور خانه و فرزندان گره می‌خورد.» راه‌حل «مسأله‌ی زن» به همان اندازه روشن بود - از طریق کار مزدی است:

«در جایی که یک زن به لطف نقش داشتن در تولید، به استقلال برسد، گاهی اوقات می‌تواند یک قطعه زمین به‌دست آورد، بدین ترتیب حق مالکیت زمین را کاملاً با شرایط مشابه مردان به دست می‌آورد. ما می‌بینیم که در شاخه‌هایی از صنعت که کار زنان در آن‌ها مرسوم شده است، زن شاغل در کارخانه فقط کمی کم‌تر از مرد دستمزد می‌گیرد و می‌تواند با دسترنج خود شکمش را سیر کند. شوهر او دیگر «نان‌آور» خانواده نیست. زن در کارخانه جداگانه و مستقل از شوهرش کار می‌کند نه این‌که به شیوه‌ی زندگی دهقانی، زیر فرمان او باشد. زن خانواده دیگر برده‌ی شوهر نیست و عضوی یکسان در خانواده است. برابری جایگزین وابستگی کامل او به شوهرش شده است.»<sup>(۱۰)</sup>

نمی‌گویم مارکس، انگلس یا بلشویک‌ها بر این باور بودند که آزاد کردن زن در سرمایه‌داری امکان‌پذیر است. آن‌ها اصرار داشتند که سرنوشت چنین رهایی به‌طور ناگسستنی با سرنوشت طبقه‌ی کارگر پیوسته است. اما این صورت‌بندی وابستگی از طریق تقسیم جنسی کار، باعث بنا نهادن رابطه‌ای برون‌زا بین خانواده و تولید اجتماعی شد. {که در این وضعیت سه اشکال مهم نمایان می‌شود.

نخست، نقش همیشگی زنان در تولید اجتماعی را دست کم می‌گیرد، بنابراین نظریه را بسیار متزلزل می‌کند. اگر مشارکت زنان در تولید اجتماعی کلید رهایی است، چه‌گونه کارهای طاقت‌فرسایی که زنان همیشه در جامعه‌ی طبقاتی انجام داده‌اند نتوانسته آن‌ها را آزاد کند؟ به همین ترتیب، ارتقای کار مزدی به‌عنوان راه رسیدن به برابری،



نمی‌تواند توضیح دهد که چرا یا چه‌گونه نابرابری‌های جنسیتی از طریق عملکرد همان کار به‌طور مداوم و با استواری باز تولید می‌شود.

دوم، گره زدن موضوعات تقسیم کار، روابط مالکیت و ستم بر زنان به شکل علت و معلولی، باعث بازشناسی نادرست جایگاه نظری خانواده تحت نظام سرمایه‌داری می‌شود که خود موجب آن است که به‌ویژه مارکس و انگلس در موقعیت‌های مختلف برای محو قریب‌الوقوع خانوادگی طبقه کارگر به‌وجود آیند چرا که این طبقه بی‌چیز شده است. امروز هرکس به سراسر دنیا نگاه کند، می‌تواند به نارسایی حاد چنین امیدهایی گواهی دهد.

سرانجام و مهم‌تر از همه، تبیین تقسیم کار، تولید اجتماعی را چنان ساختار بخشید که گویی ارتباط برون‌زا با خانواده دارد، چنان‌که خانواده صرفاً تأثیرات تولید اجتماعی را تحمل می‌کرد، نه این‌که واحدی است در امتداد تولید کالاها که در تشکیل روابط برسانده‌ی کلیت تولید اجتماعی تحت سرمایه‌داری مشارکت داشته است.

اگر این کلیت تفکر درباره‌ی جنسیت در سنت مارکسیستی بود، با مشکل جدی روبه‌رو می‌شدیم. خوشبختانه، کماکان روش مارکسیستی کلید فهم و حل مسأله‌ی ستم جنسیتی است. بنابراین جالب این‌جاست که چه‌گونه (یا چرا) مشخصاً هنگام نوشتن در مورد جنسیت، مارکس و انگلس در دام تحلیل ناکافی فوق می‌افتند، درحالی‌که نوشته‌های کلی آن‌ها درباره‌ی تولید اجتماعی حاوی جوانه‌های بسیار قدرتمندتر، خلاقانه‌تر و حامل دیدگاه ماتریالیسم تاریخی در مورد جنسیت تحت سرمایه‌داری است. رویکرد بازتولید اجتماعی این است.

## رویکرد بازتولید اجتماعی: رهاکردن اقتصاد از اقتصادزدگی

مهم‌ترین پیش‌های مارکس و انگلس درباره‌ی خانواده این موارد بود:

۱. ریشه در تولید اجتماعی دارد، ۲. از این رو، شکل اجتماعی آن به دگرگونی‌های تاریخی در تولید عمومی واکنش نشان می‌دهد که به نوبه‌ی خود به سبب تغییرات ناشی از فرایند کار و تقسیم کار دگرگون می‌شود، ۳. به روابط مالکیت گره خورده و اشکال و ایدئولوژی‌های آن مطابق است با تغییرات در روابط مالکیت.

در حالی که موارد بالا تصویر متعارف در محافل مارکسیستی است، شکاف مهمی بر اثر نظریه‌پردازی ناکافی در اینجا وجود دارد. به نظر می‌رسد خانواده، اگر نه متمایز، متأثر از «تولید» است، در این مورد انگلس از دو نوع تولید می‌نویسد:

«نهادهای اجتماعی که مردمان یک دوره‌ی تاریخی مشخص و یک کشور مشخص تحت آنها زندگی می‌کنند، با هر دو نوع تولید متعین می‌شوند: مرحله تکامل کار از یک سو و خانواده، از سوی دیگر. هر قدر کار تکامل کم‌تری داشته باشد و حجم تولیدات آن و بنابراین ثروت جامعه محدودتر باشد، به نظر می‌رسد پیوندهای خویشاوندی بر نظم اجتماعی غالب‌تر حکم می‌رانند. با این حال، در ساختار جامعه بر پایه‌ی روابط خویشاوندی، بهره‌وری نیروی کار هر چه بیش‌تر تکامل می‌یابد، به همراه آن مالکیت خصوصی و مبادله، اختلاف در ثروت، امکان بهره‌برداری از نیروی کار دیگران، و به سبب آن شالوده‌ی ستیز طبقاتی [گسترش می‌یابد]: عناصر جدید اجتماعی، که در نسل‌های متمادی تلاش می‌کنند ساختار قدیمی جامعه را با موقعیت نو سازگار کنند، تا زمانی که سرانجام ناسازگاری این دو منجر به یک تحول کامل می‌گردد. جامعه‌ی کهن بر پایه روابط خویشاوندی، در برخورد با طبقات اجتماعی تازه تکوین یافته فرومی‌پاشد. به جای آن، جامعه‌ای نو پدیدار می‌شود که تحت لوای یک دولت تشکیل شده. واحدهای زیرین جامعه دیگر گروه‌های مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی نیستند بلکه گروه‌های سرزمینی هستند و جامعه‌ای که در آن سیستم خانوادگی کاملاً تحت سلطه‌ی نظام مالکیت است [ایجاد می‌شود. جامعه‌ای که] در آن آنتاگونیسم طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی

- که محتوای تمام تاریخ مکتوب تاکنون را رقم می‌زند- اکنون آزادانه آشکار می‌گردد.»<sup>(۱۱)</sup>

اما این «تولید» رازآمیز که خانواده از آن جداست، چیست؟ اگر قطعه‌ی بالا را با دقت بخوانیم، روشن است که خانواده جدا از جای داشتن در مقوله‌ی دوم تولید، در واقع نقش اساسی در تغییر مرحله‌ی تکامل کار دارد. زیرا چنین تغییراتی همان‌طور که انگلس به درستی ادعا می‌کند، در «ساختار جامعه‌ی مبتنی بر بر روابط خویشاوندی» درون‌ماندگارند. بنابراین، مسأله این ادعا نیست که «تولید و بازتولید ضروریات اولیه‌ی زندگی... سرشت دوگانه دارد.... از یک طرف تولید وسایل زیست...، از طرف دیگر، تولید خود انسان‌ها»، بلکه فقدان نظریه‌پردازی از رابطه‌ی بین این دو است. نظریه‌ی بازتولید اجتماعی، در روایت‌های متعددش، خواه آگاهانه بدانیمش خواه نه، مربوط به این رابطه است.

لیز فوگل، در «مارکسیسم و ستم بر زنان» نوشته شده در سال ۱۹۸۳ (که اکنون اثری کلاسیک محسوب می‌شود)، نخستین کسی بود که با صورت‌بندی جایگاهی نظری برای کار خانگی، متأثر از بنستون گام تعیین‌کننده‌ای در این راستا برداشت. فوگل نشان می‌دهد تبیین بنستون از ستم بر زنان، با شناسایی سرچشمه‌ی آن ستم به‌عنوان «عاملی» {اقتصادی} یا «مادی» آغاز می‌شود و... در کار بدون مزد زنان جای دارد.<sup>(۱۲)</sup> «کار زنان در خانه، پختن غذا، شست‌وشو، و کارهای مراقبت عمومی را باید فعالیت اقتصادی در نظر گرفت. با این صورت‌بندی، بنستون الگوی تقسیم کار/ وابستگی را به‌طور هم‌زمان بسیار وسعت بخشید و به نظریه‌ی مارکسیستی، دو هدیه‌ی تحلیلی اعطا کرد: نخست، نجات «اقتصاد» از اقتصادزدگی و بازآرایی تعریف آن با نظریه‌ی ارزش کار. دوم، به جای تمرکز بی‌پایان بر نقش زنان در کار بازتولیدی، شرح داد که چه‌گونه این کار «رابطه‌ی زنان را با وسایل تولید تعیین می‌کند، که در قیاس با مردان، رابطه‌ای متمایز است.» هر دوی این ارمغان‌ها، پی‌آمدهایی ماندگار داشته است.

بنستون و فمینیست‌های سوسیالیست پس از وی، در ترسیم کار خانگی در چارچوب نظری تولید تعمیم‌یافته‌ی اقتصادی، بیش از بسیاری از اقتصاددانان (غالباً مرد) به نام دیگر، به مارکس پای‌بند بودند. فمینیست‌ها درک اصیل مارکسیستی از آن را به «اقتصاد» را به آن بازگرداندند.

شروع بحث از از گزینش دقیق عنوان فرعی سرمایه توسط خود مارکس سودمند است: *نقد اقتصاد سیاسی*. وی در حالی که به شدت تحت تأثیر اقتصاد سیاسی دانان انگلیسی بود، نسبت به محدودیت‌های آن سنت نیز حساس بود. او با قاطعیت نوشت: «اقتصاد سیاسی کلاسیک تقریباً در وضعیت واقعی امور گیر می‌کند، بدون آن‌که آگاهانه آن را صورت‌بندی کند. تا زمانی که در پوسته‌ی بورژوازی خود باقی بماند قادر به انجام این کار نیست.» (۱۳)

به نظر مارکس، نشانه‌ی اصلی شکست اقتصاد سیاسی دانان، تشخیص نادرست آن‌ها از ماهیت سرمایه بود. آن‌ها سرمایه را به عنوان یک چیز مفهوم‌پردازی کردند که به شکل مکانیکی از مجموعه‌ی نهاده‌های زمین، کار و سرمایه به سمت تولید ستاده‌ی سود حرکت می‌کند. این دیدگاه مکانیکی از اقتصاد هم مردم و هم روابط اجتماعی بین آن‌ها را از قلم می‌انداخت. بدان معنا که طرح‌واره‌ی عاری از عاملیت انسانی، ستم و بیگانگی بود که به اشتباه مفهوم اقتصاد را فقط به پدیده‌های بازاری محدود می‌کرد. در تقابل مستقیم با آن، رویکرد مارکسیستی، ماهیت تاریک‌خانه‌ی سرمایه‌داری را آشکار کرد، رویکردی که در آن، رابطه‌ی بین مردم، همچون رابطه‌ی بین اشیا بیان شده و بدین سبب حتی بنیادی‌ترین انگیزه‌های خلاقانه و انسانی بشریت به عنوان یک کل، نادیده می‌گیرد.

مارکس در جلد سوم کاپیتال، چنین می‌گوید:

«سرمایه، زمین، کار! اما سرمایه شیء نیست، یک رابطه‌ی تولیدی معین، اجتماعی و متعلق به یک صورت‌بندی اجتماعی معین تاریخی است که خود را در یک شیء می‌نمایاند و به این شیء خصلت اجتماعی خاصی می‌دهد. سرمایه مجموع

وسایل مادی و تولیدشده‌ی تولید نیست. سرمایه و وسایل تولیدی است که به سرمایه تبدیل شده، و همان قدر که طلا و نقره در خود پول نیستند، این وسایل تولیدی نیز در خود سرمایه نیستند. سرمایه و وسایل تولیدی است که توسط بخش ویژه‌ای از جامعه به انحصار درآمده است، محصولات و شرایط فعالیت نیروی کار که در مقابل این نیروی کار زنده خودمختار می‌شوند و از طریق این تضاد در سرمایه شخصیت می‌یابند. سرمایه فقط محصولات کارگر که به نیروهای مستقلی تبدیل می‌شوند نیست، یعنی محصولات به‌عنوان اربابان و خریداران تولیدکنندگان، بلکه [نیروهای اجتماعی و شکل آینده‌ی این کار] - نیز به‌عنوان ویژگی‌های محصولاتشان در مقابل کارگران قرار می‌گیرند. بنابراین در این جا ما با عاملی از فرایند تولید اجتماعی تاریخاً ایجاد شده در شکل اجتماعی معینی، و در نگاه نخست، در شکل بسیار اسرارآمیزی، روبه‌رو هستیم.»<sup>(۱۴)</sup>

هماهنگی و تعادل بازار اسمیتی و دست نامرئی آن ناپدید و طبقات، استثمار طبقاتی، فشار و خشونت به‌طور بنیادین جایگزین آن می‌شوند.

هنگامی که ما کارگر و کار زنده‌ی او را در طرح‌واره‌ی اقتصادی کهنه‌ی پیشین ارائه می‌کنیم، چند تغییر حیات‌بخش آغاز می‌شود. نخست، تئوری ارزش کار همچون روایتی از سرنوشت کار زنده، کارگر و فرایند غیرانسانی کار سرمایه‌دارانه که در همان لحظه‌ی آغاز، کار وی دیگر به خودش تعلق ندارد، پدیدار می‌شود. رقابت بی‌رحمانه میان سرمایه‌های بسیار، سرمایه‌داران منفرد را و می‌دارد که یا ۱) او را تا بیش‌ترین زمان ممکن در محل کار نگه دارند تا ارزش اضافی مطلق (بر مبنای افزایش ساعات کار در طول روز) را استخراج کنند و یا ۲) از نوآوری‌های فناورانه برای کاهش ارزش نیروی او و استخراج ارزش اضافی نسبی بهره‌گیرند. ما اکنون در دنیای آشفته‌ی هر روز کارگر به سر می‌بریم و در مورد این که او چه مدت زمانی در محل کار می‌ماند، نوع خوراک مصرفی‌اش در محیط کار و مسکنی که توانایی مالی تهیه‌اش را دارد صحبت می‌کنیم.

همه‌ی این‌ها ارزش نیروی کار وی را مغایر با بهای کار او تعیین می‌کند. اقتصاد سیاسی کلاسیک هر دو را درهم آمیخت، در حالی که تمرکزش روی دومی بود، چرا که هیچ تصویری از «هزینه‌ی تولید یا بازتولید خود کارگر» نداشت. در نتیجه با پذیرش درست «مقوله‌های ارزش کار، بهای طبیعی کار و غیره به‌عنوان بیانی نهایی و بسنده برای رابطه‌ی ارزشی مورد بررسی به پایان رسید، و اقتصاد سیاسی را به سمت سردرگمی و تضادهای حل‌نشدنی سوق داد و در عین حال، «پایه‌ی عملی مطمئنی برای اقتصاددانان عامیانه ارائه داد که با بی‌مایگی‌شان آن را به اصلی برای ستایش ظواهر بدل کنند.»<sup>(۱۵)</sup>

پس وظیفه‌ی «اقتصاددانان عامیانه» تعریف اقتصاد به‌عنوان تجمیع «چیزها» با نهاده‌ها و ستاده‌هایشان است. وظیفه‌ی مارکسیستی بازتعریف رنج‌ها و محنت‌های کارگر است که به‌واسطه‌ی «اجبار کور اقتصادی» به بازار پرتاب شده و حتی زندگی غیربازاری وی را نیز به‌هنجارسازی سرکوبگر قانون ارزش محصور کرده است. بنابراین، نظریه‌ی ارزش کار، تنها تا حدی درباره‌ی زندگی اقتصادی در سرمایه‌داری است. در نهایت، مربوط است به به روابط اجتماعی، شبکه‌های تعامل‌های انسانی و نهادی در کلیت سرمایه‌داری که هم شرایط امکان فرایند اقتصادی را شکل می‌دهد و هم خود با برآمدهای آن شکل می‌گیرد. همان‌طور که اخیراً دیوید یاروو تأکید کرد این یک «نظریه‌ی ذهنی» و تهدیدی بر تلاش‌های نظری است که «اقتصاد را در سپهر محاسبه، کمیایی و مبادله محصور می‌کند.»<sup>(۱۶)</sup> به همین دلیل است که برای پژوهشگرانی مانند برتل اولمان، نظریه‌ی ازخودبیگانگی مارکسیستی واقعاً قلب تپنده‌ی تئوری ارزش کار است.<sup>(۱۷)</sup>

در پرتو بحث بالا، اکنون می‌توانیم ببینیم که چرا پیشنهاد بنستون برای قرار دادن کار خانگی در چارچوب تولید سرمایه‌داری واقعاً پیشگامانه بود. بنستون بیش از ثبت و توصیف کار خانگی، این کار را نظریه‌پردازی و زمینه را برای فمینیست‌های بعدی فراهم کرد تا بتوانند تولید کالایی و بازتولید نیروی کار را در چارچوبی واحد درک کنند.

### خانوار چه گونه تولید می‌کند؟

اگر خانوار بخشی از تولید سرمایه‌دارانه است، قوانین تولید آن چیست؟ پاسخ بنستون هم محصول و هم شرایط تولید را دربرمی‌گیرد.

او با شرح دقیق ادعای محوریش که کار خانگی یک فعالیت اقتصادی است، اظهار داشت که خانوار نوعی واحد اقتصادی است که برخلاف اقتصاد پولی که کالاهایی با ارزش مبادله تولید می‌کند، «ارزش‌های مصرفی ساده» تولید می‌کند. علاوه بر این، خانوار، ساختار لازم را برای خانواده که بنستون آن را «واحد تولیدی برای کارهای خانه و پرورش فرزندان» نامید، فراهم می‌کند. ریشه‌های ستم بر زنان در مسؤولیت‌های تفکیک‌شده‌ای است که به زنان و مردان در این واحد / دورپیمایی تولیدی محول شده است:

«شالوده‌ی مادی جایگاه فرودست زنان را دقیقاً باید در این تعریف از زنان یافت. در جامعه‌ای که پول ارزش را تعیین می‌کند، زنان گروهی هستند که خارج از اقتصاد پولی فعالیت می‌کنند. کار آنها ارزش پولی ندارد، بنابراین بی‌ارزش است، پس حتی کار واقعی هم نیست. و خود زنان هم که این کار بی‌ارزش را انجام می‌دهند انتظار ندارند به اندازه‌ی مردان، که برای پول کار می‌کنند، ارزش داشته باشند. از لحاظ ساختاری، نزدیکترین چیز به موقعیت زنان شرایط دیگرانی است که خارج از تولید کالاها هستند یا بودند، یعنی سرف‌ها و رعیت‌ها.»<sup>(۱۸)</sup>

بنا به دانسته‌های من، بنستون نخستین مارکسیستی است که به شکل تولید درون خانوار توجه و استدلال می‌کند که [کار خانگی] به‌عمد در سطح پیشاصنعتی نگه داشته می‌شود.<sup>(۱۹)</sup> مانند بقیه‌ی مقاله‌های او، این مقاله نیز استدلالی ماتریالیستی و همزمان به چالش کشیدن آن چیزی است که در مقوله‌ی اقتصادی قرار می‌گیرد. در حالی که معدودند آنان که بتوانند با لنین در معرفی کردن کار خانگی با عبارات «به شکلی بی‌رحمانه غیرمولد، بی‌مقدار، عصبی‌کننده، حقارت‌بار، خرچمالی خردکننده» هم‌آوردی کنند، این بنستون است که تبیینی ارائه می‌دهد که چرا چنین است.<sup>(۲۰)</sup>

به گفته‌ی بنستون، هر خانوار «به همان شکلی که کشاورزان رعیت، یا بافندگان خانگی واحدهای تولیدی پیشاصنعتی تشکیل می‌دهند، یک واحد منفرد تولید است.»<sup>(۲۱)</sup> «برخلاف سپهری که در آن کالاها برای مبادله تولید می‌شوند، «عقلانی‌سازی تولید» هرگز درون خانوار روی نمی‌دهد. به‌رغم برخی نوآوری‌های تکنولوژیک که به انجام کارهای خانه کمک می‌کند، تولید ارزش‌های مصرفی درون خانوار همیشه از نظر ساختاری محدود به سطح تولید صنایع دستی است. چنین ابزارهایی، با وجود آسان‌سازی برخی کارکردها، شکل تولید خانگی را دگرگون نمی‌کنند. سرمایه در تلاش است تا این شکل را درون و کنار پیشرفته‌ترین اشکال تولید کالا برای بازار حفظ کند.

در همین حال، دانشمندان الگوهای تغذیه‌ی جهانی به ما درباره‌ی تاخت‌وتاز سرمایه به عرصه‌هایی هشدار داده‌اند که پیش از این به‌طور مستقیم تحت تأثیر انباشت قرار نگرفته‌اند. از زمان ظهور نولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۸۰، کارلوس مونتیرو و همکارانش «شتاب‌دادن به شیوه‌های فنی علوم غذایی را کشف کرده‌اند [که] امکان می‌دهد طیف وسیعی از محصولات خوش‌طعم ساخته شده از مواد و افزودنی‌های ارزان‌قیمت امکان‌پذیر شود.» این مشاهده‌ای بسیار مهم است زیرا نشان می‌دهد چه‌گونه شکل تولید خانوار در سطحی پیشاصنعتی نگه داشته می‌شود در حالی که برخی از محصولات تشکیل‌دهنده‌ی آن در بازار جهانی کالایی می‌شود و بدین ترتیب فشارهای بازار به زندگی روزمره‌ی خانواده‌ها هدایت می‌شود:

«شرکت‌های فراملی خوراکی و نوشیدنی، شرکتهای پخش، خرده‌فروشی‌ها، فست‌فودها و شرکت‌های وابسته‌شان که سود آنها تحت عنوان یکنواخت محصولات آماده‌ی مصرف به دست می‌آید، به بنگاه‌های غول‌آسای جهانی تبدیل شده‌اند. این تغییرات با افزایش چشمگیر چاقی و بیماری‌های غیرواگیر مزمن مرتبط با آنها همراه بوده است. به ویژه بیماری دیابت که در ابتدا در کشورهای با درآمد بالا و متوسط [بروز کرد] و در حال حاضر نیز در کشورهای کم‌درآمد. شرکت‌های تأمین غذا اکنون به بخشی از نظام غذایی جهانی تبدیل



می‌شوند که به‌طور فزاینده‌ای تحت سلطه‌ی محصولات فرآوری شده‌ی آماده مصرف است.»<sup>(۲۲)</sup>

به نظر من، سهم اثر بنستون فراهم کردن نظریه‌پردازی اولیه بر مبنای ماهیت مشترک تولید خانوار (ارزش‌های مصرفی) و تولید بازار (ارزش‌های مبادله) است. استدلال او به ما کمک می‌کند بفهمیم که چرا منحصر کردن فهم و تعریف اقتصاد صرفاً به نیروی دوم زیان‌آور است. همانطور که دایان السون می‌گوید، «توانایی پول در تحرک نیروی کار برای "کار تولیدی" به عملکرد برخی مجموعه‌های غیرپولی روابط اجتماعی بستگی دارد که نیروی کار را به سمت کارهای بازتولیدی حرکت دهند.»<sup>(۲۳)</sup>

### خانوار چه چیزی تولید می‌کند؟

اظهار نظر السون ما را به آن محصول کار خانگی توجه می‌دهد که در مقاله‌ی بنتستون به وضوح غایب است: نیروی کار.

در حالی که این مقاله خانوار را در چارچوب ماتریالیستی تاریخی قرار می‌دهد، تا حدود زیادی در این مورد از تولید خانوار (یعنی نیروی کار) سکوت می‌کند که باعث می‌شود علاقه‌ی سرمایه به ابقای شکل هنجارسازی شده‌ی خانواده به صورت (عمدتاً) دگرجنس خواهانه و حفظ آن در سطح پیشاصنعتی توجیه شود.

در همان سال ۱۹۳۶، مری اینمان، عضو حزب کمونیست ایالات متحده، برخلاف شیوه‌ی پذیرفته‌شده‌ی سازمانش اظهار کرد که این مطلقاً یک «باور... اشتباه» است که زن خانه‌دار، از زمانی که دیگر خانه محل تولید نیست، نقش خود را در نظام تولید از دست می‌دهد. اینمان بی‌پرده اظهار داشت که بدون شک این خانوار، هنوز «با ارزش‌ترین همه‌ی کالاها... نیروی کار» را تولید می‌کند.<sup>(۲۴)</sup> اینمان به‌خاطر بدعتش تویخ و بعداً از سازمان بیرون رانده شد، اما بینش او زنده ماند و در دهه‌های بعد به صورت‌های گوناگون پدیدار گشت.

من همراه با سایر فمینیست‌های بازتولید اجتماعی، کار بازتولید نیروی کار را تحت عنوان ساختن مردم طرح می‌کنم. در پیوند و در تباین مستقیم با تولید کالاها برای بازار، زندگی انسان‌ها تحت تسلط سرمایه‌داری در واحدهای خویشاوندی و در فضاهای اجتماعی به وجود می‌آید و شکل می‌گیرد. چنین فضاهایی به کیفیت آستانه‌ای گرایش دارند.

از یک سو، نسبت به قانون ارزش مصون هستند - خانوارها (به‌عنوان واحدهای تولید) به‌طور مداوم در مقیاس جهانی با یکدیگر در رقابت نیستند تا نیروی کار را با کارآمدترین شیوه تولید کنند. قرار داشتن در خارج از کنترل مستقیم سرمایه، آنها را به فضاهای پناه و تسکین بدل می‌کند. مثلاً، کلودیا جونز، یکی دیگر از اعضای حزب کمونیست امریکا، نشان داد که چه‌گونه فرایندهای نژادپرستی سرمایه‌داری مسیری دیگر را بین حوزه‌های تولید خانگی و تولید بازار شکل می‌داد و چگونگی شکل‌گیری سوژه برای فرد مراقبت‌کننده و مراقبت‌شونده نیز نتیجه‌ی آنی و مهم آن بود.

جونز [که خود سیاه‌پوست بود] به رفقایش یادآوری کرد که در طول تاریخ «زن سیاه، پشتیبان و محافظ خانواده‌ی سیاه بوده است». از زمان برده‌داری به بعد، «زن سیاه مسؤولیت مراقبت برای نیازهای خانواده را بر عهده داشته است، وظایفی شامل حفاظت پیکارجویانه از خانواده در برابر ضربات آزارهای «جیم کرو»، پرورش فرزندان در فضای وحشت‌لینچ، تفکیک نژادی و وحشیگری پلیس و مبارزه کردن برای آموزش فرزندان.» کار مراقبت و بازتولید خانواده بر عهده‌ی جونز بود، بنابراین، وی قویاً سیاسی و بالقوه ضد سیستم بود. جونز نوشت: «زن سیاه در مقام مادر، در مقام سیاه‌پوست، و در مقام کارگر، علیه محو خانواده‌ی سیاه، علیه وجود گتوهای جیم کرو که سلامت، اخلاقیات و زندگی میلیون‌ها نفر از خواهران، برادران و فرزندان او را نابود می‌کنند می‌جنگد.»<sup>(۲۵)</sup>

اما از سوی دیگر، خانوارها و خانواده‌ها توسط نیروهای بازار شکل می‌گیرند و غالباً به الزامات آن تمرکز می‌بخشند. نخست، به‌عنوان واحدهای تولید نیروی کار، وظیفه دارند نه فقط مردم، که کارگران را تولید کنند. این تمایزی مهم است، زیرا انسان به‌طور طبیعی

این موهبت را ندارد که دارای ظرفیت‌ها، توانایی‌ها و نگرشهایی باشد که وی را مناسب تولید سرمایه‌داری کند. خانه‌ها، مدارس و فضاها، اجتماع و وظیفه‌ی دوگانه‌ای برای آماده‌سازی آنها برای ورود به بازار و همچنین ارائه‌ی سازوبرگهایی برای کلنجار رفتن با هنجارهای انتظام‌بخش بازار برعهده دارند. دوم، سرمایه‌فعالانه این کار تولید مردم را بی‌قدر می‌کند. در سطح مالی، پول این کار با بخشی از سود سرمایه‌داری تأمین می‌شود و بنابراین تلاش سرمایه‌داری بر این است که کار بدون مزد (که اکثراً توسط زنان انجام می‌شود) سهم بیش‌تری از آن داشته باشد و به مؤسساتی که آن را حفظ می‌کنند، (مدارس، بیمارستانها، حمل و نقل عمومی) فقط در حداقل مقدار تخصیص بدهد. اما ارزش‌زدایی عمیق‌تر و در قانون ارزش محض محصور می‌شود. اثر درخشان کوبین فلویید نشان می‌دهد که چه‌گونه این فعالیت‌های خانگی «از نظر ساختاری غیر کار تلقی می‌شود: برای این که نیروی کار دارای ارزش باشد، کار خانگی که بازتولیدکننده‌ی نیروی کار است باید از دورپیمایی ارزش خارج گردد.»<sup>(۲۶)</sup>

مقاله‌ی کوتاه بنستون در مورد نیروی کار و محل‌های تولید آن چیزی نمی‌گوید، اما حرکت نظری اساسی را رقم می‌زند که فمینیسم آینده‌ی بازتولید اجتماعی را پایه‌گذاری می‌کند. جدا از کار خانگی یا خانواری که آن را دربردارد، نظریه‌پردازی فمینیستی که بنستون و دیگران پیشگام آن‌اند نشان می‌دهد که این امر به‌غایت اقتصادی است. روشن می‌شود که سرمایه‌رابطه‌ای بغرنج با تولید مردم دارد. محصول اصلی خانوار، نیروی کار، چیزی است که آغازگر جریان تولید ارزش است، اما {سرمایه} از تخصیص منابع بسیار زیاد به تولید آن {نیروی کار} خودداری می‌کند، زیرا به دنبال بالابردن سود برای رقابت بین سرمایه‌های متعدد است. بدین ترتیب، رابطه‌ی سرمایه‌داری با تولید انسان، آمیخته با اتکایی ناخواسته است. خوداستمراری آن وابسته به چنین فرآیندی است، در حالی که {سرمایه} به‌طور شهودی در این کار عوامل و ذهنیت‌هایی درون‌ماندگار را نیز تشخیص می‌دهد که نابودی آن را ممکن خواهد کرد.

بنابراین بنستون استدلال دقیقی درباره‌ی خانواده طرح می‌کند. وی در مخالفت با بررسی ژولیت میچل در مورد ستم بر زنان، تأکید می‌کند میچل در نظر نگرفته که «مسأله فقط ورود زنان به تولید صنعتی موجود نیست، بلکه مسأله‌ی پیچیده‌تر، تبدیل تولید خصوصی کار خانگی به تولید عمومی است.» این چکیده‌ای از راه‌حل بین‌الملل دوم نیست که پیش‌تر در مورد سوق دادن زنان به کارهای به اصطلاح مولد - یعنی کار مزدی - طرح شده بود، زیرا باعث می‌شود بخش واحد خانگی دیده نشود. همچنین بحثی هم نیست که در راه‌حل اتونومستی برای پرداخت مزد برای کار خانگی طرح شود، که به سادگی منطقی اقتصاد پولی را در واحد خانگی هم ترسیم می‌کند. آنچه بنستون ما را بدان ترغیب می‌کند، سازماندهی کامل تولید اجتماعی در کلیت آن است:

«به بیان دقیق‌تر، این بدان معناست که پرورش فرزند دیگر نباید فقط مسؤلیت والدین باشد. جامعه باید مسؤلیت‌پذیری در مورد فرزندان را آغاز کند. وابستگی اقتصادی زنان و فرزندان به شوهر - پدر باید پایان یابد. کار دیگری نیز که در خانه در حال انجام است باید تغییر کند - مثلاً {از طریق} مکان‌های اشتراکی غذاخوری و شستشوی پوشاک. وقتی چنین کارهایی به بخش عمومی منتقل شود، پایه‌ی مادی برای تبعیض علیه زنان از بین می‌رود.»<sup>(۲۷)</sup>

از آن‌جا که سرمایه‌داری به سادگی اجازه‌ی چنین اقدامی نمی‌دهد، استدلال بنستون ما را به ناگزیر به سمت راه‌حلی ضد سرمایه‌داری سوق می‌دهد، نه اصلاح نظام برای صنعتی‌سازی یا تخفیف کارهای خانه، بلکه یک انقلاب. خطوط نتیجه‌گیری مقاله‌ی او می‌گوید: «چنین گذاری به انقلاب نیاز دارد، شک ندارم؛ وظیفه‌ی ما این است که اطمینان یابیم که، دگرگونی‌های انقلابی در جامعه به‌واقع به ستم بر زنان پایان می‌دهد.»<sup>(۲۸)</sup>

در دنیایی که در معرض تهدید رانه‌ی انباشت سرمایه‌داری است، نتیجه‌گیری بنستون باید نظریه و جنبشهای ما را هدایت کند. ما دیگر نمی‌توانیم به راحتی جامعه‌ای را تصور کنیم که در آن به وظیفه‌ی تولید مردم را در اولویت قرار دهیم. این گونه نظریه‌های

خاکستری را باید با مبارزات جهانی، به سبزی درآورد - مبارزاتی که خواستار دسترسی جمعی به وسایل معیشت، به تولید زندگی، و به زندگی است.

## یادداشت‌ها

۱. کارگر کشاورز با دستمزد پایین: Chital
۲. Quoted in Vijaya Ramaswamy, "Women and Farm Work in Tamil Folk Songs," *Social Scientist* ۲۱, no. ۹/۱۱ (۱۹۹۳): ۱۱۳-۲۹, at ۱۲۴
۳. August Bebel, *Woman Under Socialism* (New York: New York Labor News Company, ۱۹۰۴), ۳۴۳.
۴. Frederick Engels, *The Origin of the Family, Private Property and the State: In the Light of the Researches of Lewis H. Morgan* (London: Lawrence and Wishart, ۱۹۷۲), ۱۳۷.
۵. Susan Ferguson, *Women and Work: Feminism, Labour, and Social Reproduction* (London: Pluto, forthcoming).
۶. Lucrezia Marinella, *La Nobiltà et L'Eccellenza delle Donne Co' Diffetti, e Mancamenti de gli Huomini* (Venice: ۱۶۰۰), quoted in Joan Kelly, "Early Feminist Theory and the 'Querelle des Femmes,'" ۱۴۰۰-۱۷۸۹," *Signs* ۸, no. ۱ (۱۹۸۲): ۲۱.
۷. Rokeya Sakhawat Hossain, *Sultana's Dream and Selections from The Secluded Ones* (New York: Feminist Press, ۱۹۸۸), ۴۱-۴۲.
۸. Susan Ferguson has called this equality feminism.
۹. Engels, *The Origin of the Family*, ۱۳۷-۳۸.

۱۰. Nadezhda Konstantinovna Krupskaya, *The Woman Worker* (Croydon: Manifesto Press, ۲۰۱۷), ۱۰.
۱۱. Engels, *The Origin of the Family*, ۷۱–۷۲.
۱۲. Lise Vogel, *Marxism and the Oppression of Women: Toward a Unitary Theory* (New Brunswick: Rutgers University Press, ۱۹۸۹), ۱۷.
۱۳. Karl Marx, *Capital*, vol. ۱ (London: Penguin Classics, ۱۹۹۰), ۶۸۲.
۱۴. David McLellan, ed., *Karl Marx: Selected Writings* (Oxford: Oxford University Press, ۲۰۰۰), ۵۳۰.

این بخش از ترجمه‌ی حسن مرتضوی از سرمایه آورده شده است. جلد سوم، نشر لاهیتا، ۱۳۹۲، پاره‌ی هفتم: فصل چهل و هشتم.

۱۵. Marx, *Capital*, vol. ۱, ۶۷۸, ۶۷۹.
۱۶. David Yarrow, “Accounting Against the Economy: The Beyond GDP Agenda and the Limits of the ‘Market Mentality’” (PhD dissertation, University of Warwick, ۲۰۱۸), ۱۲۱.
۱۷. See Bertell Ollman, *Alienation: Marx’s Conception of Man in Capitalist Society* (Cambridge: Cambridge University Press, ۱۹۷۱).
۱۸. Margaret Benston, “The Political Economy of Women’s Liberation,” *Monthly Review* ۲۱, no. ۴ (September ۱۹۶۹): ۲۰, ۱۶.

۱۹. درباره‌ی ناکارآمدی تولید خانگی قبل از بنستون نیز در ادبیات مربوط به کار خانگی بحث شده است. مری اینمان در کتاب «در دفاع از زن» به آن ارجاع می‌دهد و از دوره‌های قبل در کار برخی سوسیالیست‌های آرمانشهری وجود داشت. اما بنستون اولین

کسی بود که تبیین خود را در تولید عمومیت یافته‌ی سرمایه‌داری ادغام کرد. از سوزان فرگوسن برای اشاره به این موضوع سپاسگزارم.

۲۰. I. Lenin, "A Great Beginning," in *Collected Works XXIX* (۱۹۱۹; repr., London: Lawrence and Wishart, ۱۹۶۵), ۴۲۹.
۲۱. Benston, "The Political Economy of Women's Liberation," ۱۸.
۲۲. A. Monteiro, J. C. Moubarac, G. Cannon, S. W. Ng, and B. Popkin, "Ultra-Processed Products Are Becoming Dominant in the Global Food System," *Obesity Reviews* (۲۰۱۳): ۲۲.
۲۳. Diane Elson, "Micro, Meso, and Macro: Gender and Economic Analysis in the Context of Policy Reform," in *The Strategic Silences: Gender and Economic Policy*, ed. Isabella Bakker (London: Zed, ۱۹۹۴), ۴۰.
۲۴. Mary Inman, "The Role of the Housewife in Social Production," *Viewpoint* (۱۹۴۰; repr., ۲۰۱۵). Inman's book was first serialized in the West Coast Communist newspaper, *People's Daily World*, in ۱۹۳۹.
۲۵. Claudia Jones, "An End to the Neglect of the Problems of the Negro Woman!," in *Words of Fire: An Anthology of African-American Feminist Thought*, ed. Beverly Guy-Sheftall (New York: New Press, ۱۹۹۵), ۱۰۸-۹.
۲۶. Kevin Floyd, "Automatic Subjects: Gendered Labor and Abstract Life," *Historical Materialism* ۲۴, no. ۲ (۲۰۱۶): ۷۹-۸۰.
۲۷. Benston, "The Political Economy of Women's Liberation," ۲۱-۲۲.

۲۸. Benston, "The Political Economy of Women's Liberation," ۲۴.

درباره‌ی نویسنده:

تیتی باتاچاریا نویسنده و فعال فمینیست مارکسیست است. او ویراستار کتاب نظریه‌ی بازتولید اجتماعی: بازترسیم طبقه‌ی اجتماعی، و بازتمرکز ستم، (انتشارات پلوتو ۲۰۱۷) است و با نانسی فریزر و سینزیا آروسا در نوشتن «مانیفست فمینیسم برای ۹۹٪» (انتشارات ورسو، ۲۰۱۹) همکاری داشته است. وی یکی از سازمان‌دهندگان اعتصاب بین‌المللی زنان و فعال باسابقه برای آزادی فلسطین است.